

داستان پرنندگان در شعر احمد شوقی با تأکید بر جنبه‌های نمادین، تربیتی، اجتماعی و سیاسی

علی اصغر روان شادا^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد

محسن زمانی

کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عرب دانشگاه یزد

چکیده

احمد شوقی (۱۸۶۸-۱۹۳۲م) ملقب به امیرالشعرا، از برجسته‌ترین شاعران پیشگام در ادبیات معاصر عربی است که آثار شاعرانه عظیمی از خود به یادگار گذاشته است. وی در شعر خود توجه و اهتمام زیادی به مسائل ملی، میهنی، اصلاح و تمجید اسلام دارد. شاعر در این زمینه دست به تجدید و نوگرایی زده و قصه شعری به زبان جانوران مختلف از جمله پرنندگان یا همان فابل را سروده است. او با پرداختن به این فن شعری، تصویری زنده را از پرنده‌ای معین به عنوان رمز و نماد زندگی مردم ارائه می‌دهد تا معانی تربیتی، اجتماعی و سیاسی را در جامعه خویش گسترش دهد. در این مقاله بعد از طرح مباحث مقدماتی، پرنده‌گانی که بیشترین کاربرد را در قصه‌های شعری شوقی دارند یعنی کبوتر، کلاغ و خروس از جنبه نمادین مورد بررسی واقع شده است. آنگاه قصه‌های مربوط به هر پرنده به منظور شناسایی مسائل تربیتی، اجتماعی و سیاسی تجزیه و تحلیل شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شوقی، پرنندگان مورد بحث را در نمادهای متعددی به‌کار برده است که اغلب با نمادهای مختلف این پرنندگان در فرهنگ و ادبیات منطبق است. از سوی دیگر، تربیت کودکان، خرد ورزی، نکوهش خیانت، نیکوکاری، بی‌توجهی به ادعاهای اصلاح طلبانه استعمارگران، بیداری ملی، استقلال و آزادی از جمله مسائل تربیتی، اجتماعی و سیاسی مورد توجه احمد شوقی از طریق داستان پرنندگان است.

کلید واژه‌ها: احمدشوقی، داستان پرنندگان، فابل، نماد.

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: ravanshada@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۴/۲۶

مقدمه:

احمد شوقی (۱۸۶۸ - ۱۹۳۲م) ملقب به امیرالشعراء، از برجسته‌ترین شاعران پیشگام در ادبیات معاصر عربی است که در شعر خود به مسائل ملی، میهنی، اصلاح و تمجید اسلام توجه و اهتمام فراوانی دارد (الفاخوری، ۲۰۰۵م، صص ۴۳۹-۴۳۸). وی در عصری می‌زیست که سرشار از حوادث مهم سیاسی و اجتماعی بود. در آن زمان فقر و جهل از بارزترین مشکلاتی بود که در مسیر پیشرفت جامعه شوقی قرار داشت. از این رو - به گفته خودش - هدف را تربیت و سرگرمی کودکان مصر قرار داد. شاعر با تعمق در آثار شعرای نامدار عرب و تأثیر گرفتن از شعرا و نویسندگان برجسته اروپا به‌ویژه فرانسه شعر عربی را به سوی ارزش‌های جاودانه سوق داد.

داستان‌های شوقی به زبان حیوانات یا همان فابل از جمله شاهکارهایی است که از وی به یادگار مانده است. شاعر با تأثیرپذیری از لافونتن^۱ (۱۶۲۱-۱۶۹۵م) شاعر مشهور فرانسوی در این فن مهارت فراوان یافت. این داستان‌ها در بین مصریان به‌ویژه کودکان بسیار رواج یافت بطوری که جای خویش را در کتاب‌های درسی دانش آموزان پیدا کرد (محمد شمس الدین، ۲۰۰۶م، صص ۱۳۰-۱۲۹). «بطور کلی چارچوب‌های متنوع در اشعار کودکان شوقی را می‌توان در سه جنبه محصور نمود: اول: قصایدی با موضوع کودک، دوم: سروده‌های شوقی برای کودکان، سوم: حکایت‌های شعری به زبان حیوانات» (زلط، ۱۹۹۴م، ص ۱۱۱). در مجموع داستان‌های شعری شوقی بیشتر دارای گرایش‌ها و عواطف انسانی است و شاعر با استفاده از نمادهای متعدد در صدد اصلاح، تربیت و گسترش ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در جامعه است.

«از طرف دیگر به نظر می‌رسد که سهولت و دوری از تفصیل در صورت و تصویر، بعضی اوقات بر شاعر غلبه می‌کند و منجر به سادگی حکایت می‌شود. ... این سهولت، شوقی را تشویق کرده است که این نوع شعری را در نقد اجتماعی طنز آلود و گزنده استفاده کند ولی در چارچوب فکاهی تحریک آمیز و هیجانی» (عبد التواب، ۲۰۰۵م، صص ۱۰۵-۱۰۶). در این مقاله که بر پایه تحقیقات کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است، هدف این است که داستان پرندگان در شعر شوقی با تأکید بر

جنبه‌های نمادین، تربیتی، اجتماعی و سیاسی بررسی شود. از این رو داستان مربوط به پرندگانی که بیشترین کاربرد را در اشعار قصصی وی دارند یعنی سه پرنده کبوتر، کلاغ و خروس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق:

در راستای موضوع این مقاله پژوهش‌هایی انجام شده است از آن جمله: احمد زلط در کتاب خود با عنوان «ادب الأطفال بین احمد شوقی و عثمان جلال^۲» (۱۹۹۴م) بیشتر به بررسی برخی داستان‌های احمد شوقی و عثمان جلال از نظر هنر و سبک اقدام نموده است. مجدی محمد شمس اللین در بخشی از کتاب خود «القصّ بین الحقیقه و الخیال» (۲۰۰۶م) به جایگاه لافونتن در ادبیات معاصر عرب و تأثیر وی بر شاعران معاصر از جمله احمد شوقی پرداخته و چهار قصه شعری وی که اغلب درباره غیر پرندگان است را بررسی کرده است. علی منتظمی در مقاله‌ای تحت عنوان «داستان جانوران در شعر احمد شوقی» (مجله زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۳، پاییز ۱۳۸۴ش) با نگاهی کلی به تحلیل و بررسی مفهوم پاره‌ای از این داستان‌ها درباره پرندگان و نیز برخی جانوران از جمله شیر، گرگ، روباه، خرس، میمون و... پرداخته است. وی در کتاب خود «ادب الحيوان، دراسة مقارنة فی الأدبین العربی و الفارسی» (۱۳۸۵ش) به بررسی ادبیات حیوانات - به صورت تطبیقی - بین ادبیات عربی و فارسی از قدیم تا معاصر اقدام کرده ولی به شرح و تفصیل داستان پرندگان احمد شوقی زیاد نپرداخته است.

اما در این نوشتار ابتدا جنبه نمادین پرندگان مورد بحث، بیان شده است. پس از آن، جنبه‌های تربیتی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها آورده شده است که همگی از وجوه متمایز این پژوهش می‌باشد.

نماد

«نماد در لغت به معنی نمود، نما، و نماینده است و در برابر واژه فرنگی (Symbol) می‌آید که از کلمه یونانی (Symbolo) به معنی علامت، نشانه و اثر می‌باشد. نماد شیء

۴ نقد ادب معاصر عربی

بی‌جان یا موجود جاننداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش» (داد، ۱۳۸۵ش، ص ۴۹۹). به تعبیر یونگ نماد عبارت است از یک اصطلاح، یک نام یا حتی تصویری که ممکن است نماینده چیز مأنوسی در زندگی روزمره باشد و با این حال علاوه بر معنی آشکار و معمول خود، معانی تلویحی بخصوصی نیز داشته باشد. بنابراین یک کلمه یا یک شکل وقتی رمزی و نمادین به حساب می‌آید که به چیزی بیشتر از معنی آشکار و مستقیم خود دلالت کند. نماد دارای جنبه «ناخودآگاه» گسترده‌تری است که هرگز بطور دقیق تعریف یا بطور کامل توضیح داده نشده است (یونگ، ۱۳۵۹ش، صص ۲۳-۲۴).

فابل:

یکی از عرصه‌های کاربرد رمز و نماد، فابل است. فابل به معنای قصه و حکایت است و از کلمه لاتین (fable) گرفته شده است و در ادبیات جهانی به آن دسته از قصه‌ها و افسانه‌های کوتاه منثور یا منظوم گفته می‌شود که به زبان حیوانات گفته شده باشد، مانند کلیله و دمنه و مرزبان نامه (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۶، ص ۵۲۳۵). «فابل در مفهوم جدید و دقیق‌تر عبارت است از حکایتی کوتاه-چه به نظم و چه به نثر- که به قصد انتقال یک درس اخلاقی یا سودمند گفته شده است. در این حکایت اخلاقی شخصیت‌ها اغلب حیوانات‌اند؛ اما اشیای بی‌جان، انسان‌ها و خدایان نیز ممکن است در آن ظاهر گردند» (پورنامداریان، ۱۳۸۶ش، ص ۱۴۲). از ویژگی‌های این نوع ادبی آن است که غالباً هدف آن اجتماعی است هر چند، گاهی هدف انسانی و سیاسی هم در نظر دارد (رجائی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۸۵).

شمیسا می‌گوید: «معمول‌ترین نوع فابل، فابل حیوانات (Beast Fable) است. در این نوع حکایات، جانوران نماینده و ممثّل آدمیانند، مانند آدمیان عمل می‌کنند و سخن می‌گویند. قدیم‌ترین نمونه این گونه فابل، فابل‌های منسوب به ازوپ (Aesop) است که برده بود و در قرن ششم قبل از میلاد در یونان می‌زیست و یاد آور لقمان است» (شمیسا، ۱۳۸۳ش، ص ۲۷۲). این مؤلف کلیله و دمنه را عالی‌ترین مجموعه فابل در ادبیات فارسی

داستان پرندگان در شعر احمد شوقی با تأکید بر..... ۵

و مرزبان نامه را شاهکار دیگری از این نوع به حساب می‌آورد. وی شاهکار این نوع ادبی در دوره معاصر را مزرعه حیوانات (Animal farm) اثر جورج اورول (George Orwell) می‌داند (همان‌جا).

در رابطه با این که کدام یک از ملت‌ها و اقوام سابقه بیشتری در این نوع ادبی دارند در بین پژوهشگران اختلاف زیادی وجود دارد. «بعضی از آن‌ها بر این نظر هستند که این نوع داستان‌ها در شکل فنی آن یونانی‌الاصیل می‌باشد و بعضی دیگر به مشترک بودن این فن بین هندی‌ها و یونانی‌ها معتقد هستند؛ به‌ویژه بعد از فتوحات اسکندر که در شرق صورت گرفت. گروهی دیگر با استناد به کتاب «چاتاکا» که بیان‌گر تناسخ بودا در انواع موجودات است، هندی‌ها را با سابقه‌تر می‌دانند چرا که بعضی از حکایت‌های این کتاب به هفت قرن قبل از میلاد یا بیشتر می‌رسد. با این حال داستان‌هایی که به زبان حیوانات است، تاریخ آن‌ها به قرن دوازدهم قبل از میلاد بر می‌گردد» (غنیمی هلال، ۱۹۹۹م، ص ۱۸۲).

جنبه‌های نمادین، تربیتی، اجتماعی و سیاسی در داستان پرندگان احمد شوقی

شوقی به عنوان یک شاعر ملی و میهنی، وطنش را دوست می‌داشت و می‌خواست آن را به بهترین شکل ممکن بسازد. وی از طریق اشعارش به نشر مبادی اخلاق و اجتماع پرداخته و آثار بسیاری برای کودکان پدید آورده است. از نظر شاعر تربیت رکن اساسی است که استقلال و ترقی جامعه بر آن استوار است و مانند عنصری است که بدون آن حیات ادبی و عقلی ملت از هم پاشیده می‌شود. ... از این‌رو در حکایت‌های شوقی به زبان پرندگان تشویق به فضایل، صداقت، کم سخن گفتن، دوراندیشی، نکوهش از رذائل، مانند حيله‌گیری، خیانت در امانت، تنبلی و سهل انگاری به چشم می‌خورد (الفاخوری، ۱۳۸۰ش، صص ۹۹۴ - ۹۹۵).

از سوی دیگر شاعر هم عصر حوادث و رخدادهای مهم سیاسی است که این حوادث به هیچ وجه از نگاهش پنهان نمانده بلکه در حکایات خود علاوه بر نکات فوق، به مسائل سیاسی نیز اهتمام ورزیده است. با این توصیف می‌توان گفت که

فابل‌های شوقی، تنها برای کودکان سروده نشده است بلکه اغراض دیگری هم در پس آن نهفته است. قصه‌های شعری وی به زبان حیوانات در جلد چهارم «شوقیات» با بیش از ۵۰ حکایت آمده است. از این تعداد، هفده قصه مربوط به پرندگان است که در این مقاله، نه قصه دربارهٔ پر کاربردترین پرندگان یعنی کبوتر، کلاغ و خروس بررسی شده است.

۱- کبوتر:

کبوتر دانه‌خوار و حشره‌خوار است و بیشتر در زمین و مناطق بیابان زندگی می‌کند. این پرنده دارای انواع مختلفی از جمله: کبوتر چاهی و کبوتر کوهپایه است» (عطوفت شمسی، ۱۳۸۴ش، صص ۲۷۲ - ۲۷۳). «کبوتر به خاطر حس جهت یابی قوی که دارد از قدیم مورد توجه بوده است و در رساندن نامه نقش مهمی ایفا می‌کرده است و در فرهنگ‌های مختلف به عنوان نماد به کار رفته است. در بین مسیحیان نخستین، نماد صلح و آشتی بوده و در مراسم مذهبی آن‌ها وجود داشته است و حتی حواریون را هم گاه گاهی به شکل قمری نشان می‌دهند. در نزد ژاپنی‌ها هم نماد صلح بوده است» (هال، ۱۳۸۳ش، ص ۷۷).

کبوتر در عربی دارای دو نماد مشهور است، یکی حماقت همچنان که در مثل آمده «أُخْرِقُ مِنْ حَمَامَةٍ؛ زیرا لانه‌اش را در جاهای سست و ناامن می‌سازد و تخمش زود می‌افتد و می‌شکند» (المیدانی، ۲۰۰۳م، ج ۱، ص ۲۷۹). و دیگری حزن و اندوه، «أشجی من حمامة؛ محزونتر از کبوتر» (ممان، ص ۴۲۱).

کبوتر در داستان‌های شوقی در نمادهای گوناگون آمده که بیشتر جنبهٔ تربیتی دارد. از جمله داستان‌های قابل تأمل، داستان «سلیمان (ع) و کبوتر» است که در آن صحبت از خیانت در امانت و عواقب سوء آن است:

كَانَ ابْنُ دَاوُدَ يُقَدِّ	رَّبُّ فِي مَجَالِسِهِ حَمَامَةٌ
فَمَضَتْ إِلَى عُمَّالِهِ	يَوْمًا تُبَلِّغُهُمْ سَلَامَةً

و الکتب تحت جناحها	كُتِبَتْ لها فيها الكرامه
فأرادت الحمقاء تعر	فُ من رسائله مرامه
عمدت لأولها و كا	نَ إلى خليفته برامه
فرأته يأمر فيه عا	ملكه بتاج للحمامه
و يقول: و فوها الرعا	يه في الرجيل، و في الإقامه
و يُشير في الثاني بأن	تُعطي رياضاً في تهامه
و أتت لثالثها، و لم	تستحي أن فضت ختامه
فرأته يأمر أن تكو	نَ لها على الطير الرعامه
فبكت لذاك تندماً	هيهات لا تجدي الندامه
و أتت نبي الله و هني	تقول: يا رب السلامه
قالت: فقدت الكتب - يا	مولاي - في أرض اليمامه
فأجاب: بل جئت الذي	كادت تقوم له القيامه
لكن كفأك عقوبه	من خان خائنه الكرامه!

(شوقی، ۱۹۹۲م، ج ۴، صص ۱۶۸-۱۶۹)

داستان: «حضرت سلیمان (ع) کبوتر مقرّبی داشت. روزی ایشان کبوتر را با چند نامه برای رساندن سلام خویش به سمت کارگزاران خود می‌فرستد. کبوتر نامه‌ها- که در آن نسبت به وی لطف و احسان شده بود- را زیر بال خویش گذاشته و به راه می‌افتد. در بین راه کبوتر از روی کنجکاوی نامه‌ها را باز می‌کند تا به قصد حضرت پی ببرد؛ نامه اول پیامی است برای خلیفه در منطقه رامه که تاجی برای کبوتر بسازد و در سفر و حضر مراقب کبوتر باشد. در نامه دوم دستور داده بود، بوستانی را در تهامه به کبوتر بدهند. او با بی‌شرمی نامه سوم را نیز باز می‌کند که در آن دستور داده بود، ریاست و فرمانروایی پرنندگان به او تعلق بگیرد. کبوتر بعد از این کار پشیمان شده و گریه می‌کند؛ اما پشیمانی دیگر سودی ندارد. او که بر جان خویش می‌ترسد با استعانت از پروردگار به سمت پیامبر خدا آمده و می‌گوید: ای سرورم نامه‌ها را در سرزمین یمامه گم کرده‌ام.

در این حال این جواب می‌شنود که: به خاطر عمل تو نزدیک بود قیامت بر پا شود، ولی تو را همین عقوبت بس است، که هر کس خیانت کند، بزرگواری هم به او خیانت می‌کند».

شوقی در این داستان به چند نکته مهم تربیتی اشاره می‌کند: اول این که خیانت، عملی بسیار زشت و عقوبت آن بسیار سنگین است. دوم این که کسی که خیانت می‌کند، برای توجیه کار خود به دروغ‌گویی رو می‌آورد. سوم این که پشیمانی برای انسان سودی نخواهد داشت. آن چه در این جا مشهود است، استمداد و بهره‌گیری شاعر از امثال است که قصد دارد تأثیر بیشتری بر مخاطب بگذارد. وی پیام داستان خود را در این مثل خلاصه نموده است که «من خان، خائنه الكرامه»: کسی که خیانت کند، بزرگواری هم به او خیانت می‌کند.

از جمله معانی مورد توجه شوقی در خلال داستان «سلیمان و کبوتر»، نصیحت دوستانه از طریق حکمت است تا از این طریق، تصویری عاقلانه را برای بزرگسالان بطور عام و برای خرد سالان بطور خاص خلق کند.

داستان زیر به نام «کبوتر و سگ» از دیگر حکایت‌های مربوط به کبوتر است که

بیانگر روح نیکو کارانه و احسان در انسان است:

يُقَالُ: كَانَ الْكَلْبُ ذَاتَ يَوْمٍ	بَيْنَ الرِّيَاضِ غَارِقًا فِي النَّوْمِ
فَجَاءَ مِنْ وَرَائِهِ التَّعْبَانُ	مُنْتَفِحًا كَأَنَّهُ الشَّيْطَانُ
وَ هَمَّ أَنْ يَغْدِرَ بِالْأَمِينِ	فَرَقَّتِ الْوَرَقَاءُ لِلْمَسْكِينِ
وَ نَزَلَتْ تَوًّا تُعِيْثُ الْكَلْبَا	وَ نَقَرَتْهُ نَقْرَةً فَهَبْنَا
إِذْ مَرَّ مَا مَرَّ مِنَ الزَّمَانِ	ثُمَّ أَتَى الْمَالِكُ لِلْبُسْتَانِ
فَسَبَقَ الْكَلْبُ لِيَتَلَّكَ الشَّجَرَةَ	لِيُنْذِرَ الطَّيْرَ كَمَا قَدْ أَنْذَرَهُ
وَ اتَّخَذَ النَّبِيْحَ لَهُ عَلامَةً	فَفَهَمَتِ حَدِيثَهُ الْحَمَامَةُ

(همان، ص ۱۷۳)

داستان: «آورده شده است که روزی سگی در میان باغ غرق در خواب بود که یک افعی بزرگ همانند شیطان از پشت سر داشت به او نزدیک می‌شد و قصد غافلگیری

وی را داشت. کبوتر که نظاره‌گر این صحنه بود؛ دلش به حال سگ بیچاره سوخت و بی‌درنگ با منقار خویش به سگ زد و وی از خواب بیدار شد و خود را نجات داد. این گذشت تا روزی صاحب باغ (برای شکار) به باغ آمد. پس سگ به سوی درختی - که کبوتر روی آن بود- پیشی گرفت و کبوتر را با پارس کردن از خطر آگاه کرد؛ کبوتر هم متوجه شد و خود را نجات داد».

در این جا تأکید شوقی بر فرهنگ اصیل اسلامی عربی واضح است. قرآن کریم در آیات متعددی از جمله این آیه کریمه موکد این معنی است: «وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۰). علاوه بر این، داستان شوقی گویای این مثل معروف است که حطیبه بر زبان رانده است که: «مَنْ يَفْعَلُ الْخَيْرَ لَا يَعْذَمُ جَوَازِيَهُ: کسی که کار خیری را انجام دهد، پاداش آن را از دست نمی‌دهد» (العسکری، لاتا، ج ۲، ص ۳۸۲).

اما داستان سوم با عنوان «کبوتر و صیاد» نیز جنبه تربیتی و اجتماعی دارد؛ زیرا در آن صحبت از حماقت کبوتری است که اختیار زبانش را در دست ندارد:

يَمَامَةٌ كَانَتْ بِأَعْلَى الشَّجَرَةِ	أَمِنَةٌ فِي عُشِّهَا مُسْتَتِرَةٌ
فَأَقْبَلَ الصَّيَّادُ ذَاتَ يَوْمٍ	وَ حَامٍ حَوْلَ الرُّوضِ أَيَّ حَوْمٍ
فَلَمْ يَجِدْ لِطَيْرٍ فِيهِ ظِلًّا	وَ هَمَّ بِالرَّحِيلِ حِينَ مَلَأَ
فَبَرَزَتْ مِنْ عُشِّهَا الْحَمَقَاءُ	وَ الْحَمَقُ دَاءٌ مَا لَهُ دَوَاءُ
تَقُولُ جَهْلًا بِالَّذِي سَيَحْدُثُ:	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، عَمَّ تَبْحَثُ؟
فَالْتَفَتَ الصَّيَّادُ صَوْبَ الصَّوْتِ	وَ نُحُوهُ سَدَّدَ سَهْمَ الْمَوْتِ
فَسَقَطَتْ مِنْ عَرْشِهَا الْمَكِينِ	وَ وَقَعَتْ فِي قَبْضَةِ السَّكِينِ
تَقُولُ قَوْلَ عَارِفٍ مُحَقِّقٍ:	«مَلِكْتُ نَفْسِي لَوْ مَلِكْتُ مَنْطِقِي»!

(شوقی، ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۷۲)

داستان: «کبوتری بر بالای درخت در لانه خود در آرامش و امان مخفی بود. روزی صیاد به طرف باغ آمد و در اطراف باغ چرخید و چون پرنده‌ای (برای شکار) نیافت، آهنگ ترک باغ کرد. کبوتر احمق از لانه‌اش بیرون آمد و غافل از این‌که چه عاقبت شومی در انتظارش است؛ فریاد زد که ای انسان دنبال چه هستی؟ صیاد هم متوجه صدا

شد و تیر مرگ را به سویس نشانه رفت، پس از لانه امن و راحت خود در قبضه چاقو فرو افتاد. این سخن عارف با تجربه است که می‌گوید: «حافظ جانم بودم اگر اختیار زبانم را داشتم».

پیام این داستان مفهوم این مثل معروف است که می‌گوید: «مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فِكْيِهِ: مرگ انسان در میان دو فک اوست که مقصود همان زبان است» (العسکری، لاتا، ج ۲، ص ۲۲۸). پیامبر گرامی اسلام (ص) در این مورد می‌فرماید: «الصَّمْتُ حِكْمٌ وَ قَلِيلٌ فَاعِلَةٌ: خاموشی خردمندی است و خاموشی‌گزیبان کم‌اند» (نهج الفصاحه، ۱۳۸۵ش، ص ۲۷۰). در این حکایت شوقی از نماد حماقت برای کبوتر استفاده نموده و در مقابله با آن مفهوم صبر و دور اندیشی را طرح می‌کند و با گوشزد به نوجوانان به این نکته تربیتی اشاره دارد که با خویشتن‌داری می‌توان از هلاکت نجات یافت.

۲- کلاغ:

«این تیره، بزرگ‌ترین پرندگان گنجشک‌سان را در برمی‌گیرد که از لحاظ تکاملی پیشرفته‌تر از سایرین‌اند. منقار و پاهای درشت و سختی دارند و از درجه هوش بالا و صدای ناهنجاری برخوردارند. نر و ماده همشکل‌اند و معمولاً به صورت گروهی دیده می‌شوند. پروازی پر توان داشته و در درختان یا درون صخره‌ها آشیانه می‌سازند. همه چیز خوارند و اغلب تخم و جوجه پرندگان دیگر را ربوده و می‌خورند» (منصوری، ۱۳۷۹ش: ۴۱۲). کلاغ دارای انواع مختلفی است از جمله: کلاغ کوهی، کلاغ هندی، کلاغ سیاه، کلاغ ابلق، زاغ کویری و غراب (همان، صص ۴۱۲-۴۲۲).

کلاغ نمادهای مختلفی دارد. در ادبیات عربی معروف‌ترین نمادی که برای آن بکار می‌رود، محتاط بودن است چنان‌که در مثل آمده است: «أَحَدٌ مِنْ غُرَابٍ: یعنی محتاط‌تر از کلاغ» (العسکری، لاتا، ج ۱، ص ۳۹۶). «در میان مردم شرق (چین و ژاپن) پر و بال سیاه کلاغ، آن را با مرگ و بدبینی مربوط می‌سازد» (هال، ۱۳۸۳ش، ص ۸۴).

شوقی در داستان «پادشاه کلاغ‌ها و نذّور خادم» به مسائل و مشکلات عصر خود می‌پردازد که جنبه نقد اجتماعی و سیاسی دارد. به تعبیر منتظمی از خواری و ذلت

پادشاهان در مقابل نصیحت‌های مخلصانه مردم به آن‌ها، ریشخند می‌زند و خواستار این است که باید با شرّ و بدی از آغاز، قبل از این‌که شدت بیشتری پیدا کند، مبارزه کرد (متنظمی، ۱۳۸۴ش، ص ۲۹). در این داستان می‌خوانیم:

كَانَ لِلْغُرَبَانِ فِي الْعَصْرِ مَلِيكًا	وَ لَهُ فِي النَّخْلَةِ الْكُبْرَى أَرِيكَ
جَاءَهُ يَوْمًا نُذُورُ الْخَادِمِ	وَ هُوَ فِي الْبَابِ الْأَمِينِ الْحَازِمِ
قَالَ: يَا فِرْعَ الْمُلُوكِ الصَّالِحِينَ	أَنْتَ مَا زِلْتَ تُحِبُّ النَّاصِحِينَ
سُوسَةٌ كَانَتْ عَلَى الْقَصْرِ تَدُورُ	جَازَتْ الْقَصْرَ، وَ دَبَّتْ فِي الْجُدُورِ
فَابْعَثِ الْغُرَبَانَ فِي إِهْلَاكِهَا	قَبْلَ أَنْ تَهْلِكَ فِي أَشْرَاكِهَا
ضَجِكَ السَّلْطَانُ مِنْ هَذَا الْمَقَالِ	ثُمَّ أَدْبَى خَادِمَ الْخَيْرِ وَ قَالَ:
أَنَا لَا أَنْظُرُ فِي هَذِي الْأُمُورِ	أَنَا لَا أَبْصُرُ نَحْتِي يَا نُذُورُ
ثُمَّ لَمَّا كَانَ عَامٌ بَعْدَ عَامٍ	قَامَ بَيْنَ الرِّيحِ وَ النَّخْلِ حِصَامٌ
وَ إِذَا النَّخْلَةُ أَقْوَى جَذَعُهَا	فَبَدَأَ لِلرِّيحِ سَهْلًا فَلَعُهَا
فَهَوَّتْ لِلْأَرْضِ كَالْتَلِّ الْكَبِيرِ	وَ هَوَى الدِّيَّوَانُ وَ انْقَضَ السَّرِيرُ
فَدَهَا السَّلْطَانُ ذَا الْخَطْبِ الْمَهُولِ	وَ دَعَا خَادِمَهُ الْعَالِي يَقُولُ:
يَا نُذُورُ الْخَيْرِ أَسْعِفِ بِالصِّيَاحِ	مَا تَرَى مَا فَعَلْتَ فِينَا الرِّيَاحِ؟
قَالَ: يَا مَوْلَايَ لَا تَسْأَلْ نُذُورُ	أَنَا لَا أَنْظُرُ فِي هَذِي الْأُمُورِ

(شوقی، ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۳۵)

داستان: «در روزگار گذشته، کلاغ‌ها پادشاهی داشتند که روی نخلی بزرگ تخت و تاجی داشت. روزی ندور خدمتکار که درباری امین و دوراندیش بود نزد پادشاه آمد و به او گفت: ای نواده پادشاهان صالح، تو همواره دوستدار نصیحت‌کنندگان. موربانه‌ای که که روی قصر (نخل) جولان می‌داد از تنه آن گذشته و به ریشه رسیده است. قبل از این‌که در دام او هلاک گردیم کلاغ‌ها را برای نابودی وی بفرست. سلطان از این سخن خنده‌اش گرفت و خدمتکار را پیش خود فرا خواند و گفت: ای ندور من به این چیزهای خرد نگاه نمی‌کنم و به آن نمی‌پردازم. پس سال به سال باد بر این قصر وزیدن گرفت و چون تنه درخت تو خالی شده بود، کندش برای باد آسان شد و چون تلی بزرگ از جای کنده شد و فرو افتاد و تخت و دیوان هم با آن فرو ریخت. این مصیبت

سهمگین بر سلطان سخت آمد و خادم گرانقدرش را فراخواند و گفت: ای ندور به فریاد ما برس. نمی‌بینی باد با ما چکار کرد؟ جواب داد: سرورم از ندور نپرس، من به این چیزهای خرد نگاه نمی‌کنم و اهمیت نمی‌دهم».

در این داستان نگاه شوقی به مسائل اجتماعی، عمیق و ریشه‌ای است؛ بدین صورت که علاوه بر بعد تربیتی و نکات اخلاقی، نوعی اعتراض نسبت به وضعیت موجود را به همراه دارد؛ مثلاً بی‌توجهی به رفتار موریانه که می‌تواند بیان‌گر بی‌توجهی حاکمان به مسائل کوچک ولی در عین حال مخرب باشد. علاوه بر این از غرور و اعتماد به نفس بی‌جا بر حذر می‌دارد؛ زیرا مایه خسران و نابودی است. کلاغ نیز در این‌جا بخاطر غرور و کم‌توجهی به امور و به کار نبستن پند خدمتگزار خیر خواهش، بخت و تخت خویش را از دست می‌دهد. نکته جالب این است که شاعر در این قصه جنبه نمادین کلاغ که محتاط بودن است درباره کلاغ خدمتکار در نظر گرفته ولی در مورد پادشاه کلاغ‌ها چنین نکرده است؛ زیرا پادشاه کلاغ‌ها بعد از وقوع حادثه به دنبال اصلاح آن است که با طبیعت کلاغ سازگار نیست. می‌توان گفت هدف شاعر - همچنان که عبد المجید الحرّ بدان اشاره کرده است - بیان این نکته است که خصلت‌های خوب و بد بصورت توأمان در افراد وجود دارد (الحرّ، ۱۹۹۲م، ص ۱۷۸).

داستان دیگر «گوسفند و کلاغ» است:

مَرَّ	الْغُرَابُ	بِشَاةٍ	قَدَ	غَابَ	عَنْهَا	الْفَطِيمُ
تَقُولُ	وَ الدَّمْعُ	جَارِ	وَ	الْقَلْبُ	مِنْهَا	كَلِيمُ:
يَا	لَيْتَ	شِعْرِي	يَا	ابني	وَ	وَاجِدِي
هَلْ	تَدُوْمُ؟					
فَقَالَ:	يَا	أُمَّ	سَعِدِ	هَذَا	عَذَابُ	أَلِيمُ
وَ	بَيْنَمَا	هُوَ	يَهْدِي	أَتَى	التَّعْيِي	الدَّمِيمُ
رَأَى	مِنَ	الدُّبِّ	مَا	قَدَ	رَأَى	الكَرِيمُ
فَقَالَ	دُو	الْبَيْنِ	لِلْأُ	مَّ	حِينَ	وَلَّتْ
هَمِيمُ:						
مَعْصُومُ	إِنَّ	الْحَكِيمَ	نَبِيَّ	لِسَانَهُ		
أَمْ	أَقْلُ	لَكَ	تَوَأَّ	لِكُلِّ	يَوْمٍ	هُمُومُ؟

قَالَتْ: صَدَقْتَ وَ لَكِنَّ هَذَا الْكَلَامَ قَدِيمٌ
فَإِنَّ قَوْمِي قَالُوا: وَجْهَ الْعُرَابِ مَشُومٌ
(شوقی، ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۴۱)

داستان: «گوسفندی فرزند خود را گم کرده بود و با قلبی زخمی و دردمند در حال گریه کردن بود. کلاغی که از آنجا می‌گذشت (به جای آرامش‌دادن به گوسفند با پرحرفی) به او گفت: این عذابی درد ناک است. در همین زمان که کلاغ هذیان می‌گفت، خبر مرگ بره و خورده شدن او بوسیله گرگ رسید. کلاغ دوباره بیان کرد که زبانش از خطا و اشتباه در امان است و برای هر روز غمی و اندوه است. گوسفند در جواب گفت: راست می‌گویی ولی این سخن قدیمی است؛ چرا که قوم من گفته‌اند: چهره کلاغ شوم و نحس است».

شاعر در این داستان با دنبال کردن اهداف تربیتی و اجتماعی، بحث یاوه‌گویی و ژاژخایی کلاغ را به میان کشیده و از آن برحذر می‌دارد. وی با استفاده از نماد کلاغ به دنبال منتبه ساختن آدمی است که انسان عاقل از زیاد سخن گفتن دوری می‌کند و آنگاه که لب به سخن می‌گشاید حالت و موقعیت مخاطب خویش را در نظر می‌گیرد.

بدین ترتیب در این داستان نیز همچون داستان قبل، بی‌توجهی و موقعیت‌نشناسی کلاغ مد نظر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر کلاغ در این داستان نماد شومی و ناخجستگی نیز می‌باشد که این مسأله باعث می‌شود، سخنش در مخاطب کارساز نباشد.

داستان دیگر با عنوان «فرزند کلاغ» است که در آن چنین می‌بینیم:

وَ مُهَّدٍ فِي الْوَكْرِ مِنْ
ضَخْمِ الدَّمَاغِ عَلَى الْخُلُوِّ
مِنْ أُمِّهِ لَقَمِي الصَّغِيرُ
فُتِنْتُ بِهِ، فَتَوَهَّمْتُ
قَالَتْ: كِبَرْتُ فَثَبَّ كَمَا
وَ رَمَتْ بِهِ فِي الْجَوِّ، لَمْ
فَهَوَى ، فَمَزَّقَ فِي فِنَا
وَلِدِ الْعُرَابِ
مِنْ الْحَيْحَى وَ الْمَنْطِقِ
مِنْ الْبَلِيَّةِ مَا لَقَمِي
فِيهِ قُوَى لَمْ تُخْلَقْ
وَوَثَبَ الْكِبَارُ وَ حَلَّقَ
تَحْرِيصٌ ، وَ لَمْ تَسْتَوِيقِ
ءِ الدَّارِ شَرَّ مُزَّقِ

وَ عَرَفْتُ زَنَةَ أُمِّهِ فِي الصَّارِحَاتِ التُّعَقُّ
 فَأَشْرُتُ فَالْتَفَّتْ فُقُلًا تَهَا مَقَالَةً مُشْفِقًا:
 أَطْلَقْتِهِ، وَ لَوْ امْتَحَنَ تِ جَنَاحَهُ لَمْ تُطْلِقِي
 وَ كَمَا تَرَفَّقَ وَالِدَا لِكَ عَلَيْكَ لَمْ تَتَرَفَّقِي!
 (همان، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۹۴)

داستان: «کلاغی فرزندی داشت که با رفتارش، خود را بزرگ نشان می‌داد. سری بزرگ داشت ولی عقل و منطقی در آن نبود. مادرش با کمی آزمایش تصور کرد که او براستی بزرگ شده است بنابراین برای پرواز در آسمان رهایش کرد بی‌آنکه از توانایی او بر پرواز اطمینان کامل حاصل کرده باشد. فرزند کلاغ بعد از رها شدن به در و دیوار خانه برخورد کرده و از پای در آمد. در این حال مادر به ناله و زاری افتاد. از روی دلسوزی به او گفتم: اگر بال‌های او را به دقت امتحان می‌کردی، هرگز او را در فضا رها نمی‌کردی و آنچنان که والدینت به تو مهربانی و خوشرفتاری کردند، تو با فرزندت چنین نکردی.»

در این داستان شاعر تربیت فرزندان را وظیفه والدین می‌داند که باید نهایت سعی و دقت خود را در این زمینه داشته باشند. البته در کنار تربیت صحیح، رفق و مهربانی به کودکان را نباید کنار بگذارند، هر چند که فرزندان به اقتضای سنشان بازی‌گوشی داشته و شیطنت نمایند. از سوی دیگر قبل از اقدام به هر کاری باید مقدمات آن فراهم گردد و دقت و امتحان لازم در این زمینه صورت گیرد. سرانجام این‌که بسیاری از امور را نباید حمل بر ظاهر کرد. در اینجا کلاغ فریب اندام درشت و ظاهر فرزند خود خورد که این باعث شد در دستیابی به هدفش که همان به پرواز درآوردن فرزندش بود، ناکام شود.

۳- خروس:

«خروس‌ها پرندگانی از خاندان ماکیانند که هیكلی زورمند و یال و پرهایی بسیار زیبا دارند. اصل این پرنده از کشورهای گرمسیری است ولی امروز به صورت پرنده اصلی

به تعداد زیاد در همه نقاط عالم یافت می‌شود. این پرنده کنیه‌های متعددی از جمله ابویقظان، ابونبهان، ابوحسان دارد» (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۷، صص ۹۷۳۵-۹۷۳۶). «این پرنده خانگی نر در (چین و ژاپن) و غرب نماد متغیری داشت و از لحاظ نمادین متغیر بود. در هنر عیسوی خروس یکی از ابزارهای عزاداری مسیحی است و نماد توبه است. در یونان باستان، یک هدیه عاشقانه سنتی به شمار می‌رفت... خروس تجسم مراقبت و شهوت و پرخوری است» (هال، ۱۳۸۳ش، ص ۴۷). یکی از داستان‌های احمد شوقی «خروس هندی و مرغ محلی» که در آن معضل استعمارگری انگلیس در مصر را به شکلی جالب و رو در رو برای کودکان نشان می‌دهد (منتظمی، ۱۳۸۵ش، ص ۲۳۵):

بَيْنَا ضِعَافٌ مِنْ دَجَاجِ الرَّيْفِ	تَخْطِرُ فِي بَيْتِ لَهَا طَرِيفِ
إِذَا جَاءَهَا هِنْدِيٌّ كَبِيرُ الْعُرْفِ	فَقَامَ فِي الْبَابِ قِيَامَ الضَّيْفِ
يَقُولُ: حَيَّا اللَّهُ ذِي الْوُجُوها	وَ لَا أَرَاهَا أَبَدًا مَكْرُوهَا
أَتَيْتُكُمْ أَنْشُرُ فِيكُمْ فَضْلِي	يَوْمًا وَ أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْعَدْلِ
فَعَاوَدَ الدَّجَاجُ دَاءَ الطَّيْشِ	وَ فَتَحَتْ لِلْعَلِجِ بَابَ الْعُشْرِ
وَ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ السَّعِيدَةَ	مُتَمَعًا بِدَارِهِ الْجَدِيدَةَ
وَ بَاتَتْ الدَّجَاجُ فِي أَمَانِ	تَحْلُمُ بِالذَّلَّةِ وَ الْهُوَانِ
صَاحَ بِهَا صَاحِبُهَا الْفَصِيحُ	يَقُولُ: دَامَ مَنْزِلِي الْمَلِيحُ
فَأَنْبَهَتْ مِنْ نَوْمِهَا الْمَشْعُومِ	مَدْعُورَةً مِنْ صَيْحَةِ الْعَشُومِ
تَقُولُ: مَا تِلْكَ الشُّرُوطُ بَيْنَنَا	عَدَرْتَنَا وَاللَّهِ عَدْرًا بَيْنَا!
فَضَحِكَ الْهِنْدِيُّ حَتَّى اسْتَلْقَى	وَ قَالَ: مَا هَذَا الْعَمَى يَا حَمْقَى!؟
مَتَى مَلَكَتُمْ أَلْسُنَ الْأَرْيَابِ؟	قَدْ كَانَ هَذَا قَبْلَ فَتْحِ الْبَابِ!

(شوقی ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۲۸)

داستان: «در حالی که مرغ‌های ضعیف روستا در خانه ظریف خود قدم می‌زدند، ناگاه خروس هندی با یال بزرگش مثل میهمان بر در خانه آنها می‌ایستد و شروع به تعریف از مرغ‌ها می‌کند. می‌گوید: پیش شما آمده‌ام تا فضیلت‌م را در میان شما گسترش دهم و

بین شما به عدالت داوری کنم. مرغ‌های کم‌خرد و سبک عقل در را به روی او گشودند، او هم همچون پادشاه میان آن‌ها جولان می‌داد. آن شب به خوشی در خانه جدیدش خوابید و مرغ‌ها در ذلت و خواری شب را سپری کردند. صبح که فرا رسید، خروس بانگ برداشت که منزل جدید من مستدام باد. مرغ‌ها هراسان از صدای ظالم بیدار شدند و گفتند چنین شرطی بین ما نبود. به خدا که تو ما را آشکارا فریب دادی. خروس خندان بر زمین افتاد و گفت: ای احمق‌ها این جهالت چیست؟ شما از کی اختیاردار زبان ارباب شده‌اید؟ این را از قبل باید پیش‌بینی می‌کردید».

این داستان از جمله داستان‌هایی است که در آن شوقی دعوت به بیداری ملی در مقابل خطر استعمار در کشور خود می‌کند. وی استعمارگر را در نماد خروس هندی به تصویر می‌کشد که به بهانه عمران و ایجاد عدالت در بین ملل شرق، سرزمین و منافع آن‌ها را تصرف می‌کند و مرغ‌ها که در نماد حکام مصر هستند به علت کم‌خردی زود قبول کرده و استقلال و آزادی خویش را از دست می‌دهند و با گذشت ایام این اجنبی بر آن‌ها مسلط می‌شود و گویا آن چه که کشور مصر سالیانی از آن رنج می‌برد، همان چیزی بود که شوقی نسبت به آن هشدار داده و آن را به تصویر کشیده است.

این ویژگی استعمارگران است که در ابتدا با لحنی خیرخواهانه و با ادعای اصلاح وارد می‌شوند ولی بعد از مدتی نقاب از چهره بر می‌دارند و به منافع خویش می‌اندیشند. از سوی دیگر همان‌طور که در معرفی خروس دیدیم، این پرنده در نماد پر خوری نیز آمده که باز هم، این موضوع با طمع‌ورزی استعمارگران مناسبت دارد. نکته دیگری که در این جا نباید از آن غافل شد، این است که صفت هندی خروس بی‌ارتباط به مسئله استمارگری انگلیس در هند نیز نیست که در ابتدا با ادعای خیرخواهی و ایجاد عمران و آبادی وارد این سرزمین شدند، سپس به استعمارگری پرداختند.

البته دور از نظر نیست که شاعر ملت‌های مستعمره را بی‌تقصیر نمی‌داند؛ زیرا سهل‌انگاری و بی‌توجهی ایشان به مصالح کشورشان و عدم شناخت دشمنان‌شان، موجب می‌شود که درهای منافع و منابع کشور خود را به روی استعمارگران بکشایند.

لازم به ذکر است که یکی از مفاهیم اجتماعی که در ادبیات کودکان و نوجوانان آورده می‌شود، حس ناسیونالیستی یا همان حبّ وطن است که در این جا شاعر به نوعی به ایجاد این حس در کودکان کمک می‌کند. «حسی که بسامد آن با توجه به بحران‌های اجتماعی و تنوع دیدگاه‌های شاعران کودک و نوجوان در نوسان است» (سلاجقه، ۱۳۸۷ش، صص ۶۹-۷۰).

داستان دیگر تحت عنوان «روباه و خروس» است. خروس در نماد فردی زیرک آمده که بر عکس داستان قبل در مقابل روباه حيله‌گر قرار می‌گیرد و فریب ظاهر نمایی‌های او را نمی‌خورد و به سخنانش اعتماد نمی‌کند. در این داستان آمده است:

بَرَزَ	التَّعَلَّبُ	يَوْمًا	فِي	شِعَارِ	الْوَاعِظِينَا
فَمَشَى	فِي	الأَرْضِ	وَّ	يَسُوبُ	الْمَاكِرِينَا
يَا	عِبَادَ	اللهِ	تَوَبُّوا	كَهْفُ	التَّائِبِينَا
وَ	ازْهَدُوا	فِي	الطَّيْرِ	عَيْشَ	الرَّاهِدِينَا
وَ	اطْلُبُوا	الدِّيكَ	يُؤَدِّنْ	لِصَلَاةِ	الصُّبْحِ
فَأَجَابَ	الدِّيكَ:	عُذْرًا	يَا	أَضَلَّ	المُهْتَدِينَا
بَلَّغَ	التَّعَلَّبُ	عَنِّي	عَن	جُدُودِي	الصَّالِحِينَا
عَن	ذَوِي	التَّيْحَانِ	مَنْ	دَخَلَ	البَطْنَ
مُخْطِئِي	مَنْ	ظَنَّ	يَوْمًا	أَنَّ	لِلتَّعَلَّبِ
					دِينَا

(شوقی، ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۵۰)

داستان: «روزی روباه در لباس موعظه‌کنندگان ظاهر شد. پس در زمین راه می‌رفت و حال آن‌که هذیان می‌گفت و حيله‌گران را دشنام می‌داد. او می‌گفت: ای بندگان خدا توبه کنید که خدا پناهگاه توبه‌کنندگان است و در مورد پرندگان زهد پیشه کنید که برآستی زندگی، زندگی پارسایان است. وی (در این پارسانمایی) می‌گفت: خروس را بطلبید که برای نماز صبح بانگ برآورده و در بین ما اذان بگوید. خروس (که با زیرکی متوجه حيله روباه شده بود) با عذرخواهی به فرستاده روباه جواب داد: ای گمراه‌ترین هدایت شدگان، از قول من، اجداد درستکار من، و جماعت تاجدارانی که داخل شکم نفرین

شده روبهان شده‌اند به روباه پیغام رسانید: «هر کس روزی گمان کند که روباه دین‌دار است، (سخت) در اشتباه است».

شاعر در این داستان که صبغه سیاسی دارد با استفاده نمادین از روباه، صفات و ویژگی‌های استعمارگران را بر می‌شمارد. محور این داستان بر خلاف داستان قبل بر پایه فراست، زیرکی و استفاده از عقل است، بدین صورت که اگر انسان از عقل و خرد خود استفاده کند، پیروز خواهد شد همان‌طور که خروس با بکار بردن قوه تعقل و تفکر خویش بر روباه فائق آمد. این دعوت به هوشیاری، خود به نوعی یک راه حل یا یک اعلام خطر در مقابل دشمنان است که از طرف شاعر بیان می‌شود.

از سوی دیگر حکایت روباه و خروس نیز اشاره به بیداری ملی دارد که روزی در نفوس مصری‌ها شروع به رشد می‌کند. خروس پیام‌آور فجر، بیدار کننده صبح، بیان‌گر مراقبت، هوشیاری و بیداری و خواستار استقلال و آزادی است. همچنین بیان‌گر پیروزی ملت‌ها در مقابله با خدعه اشغالگران است. با این وجود ممکن است که کودکان این داستان را دور از دلالت‌های رمزی آن دنبال کنند، بگونه‌ای که این حکایت را از طریق معانی مستقیم دریافت کرده و برخی از ارزش‌های مثبت مثل احتیاط، بیداری، تجربه و... در عقل، وجدان و ضمیر ناخودآگاه آنان نفوذ کند (زلط، ۱۹۹۴، ص ۱۶۲).

سومین داستان به نام «روباه و خرگوش و خروس» است:

لما رأى الديك يسبُّ الثعلبا	من أعجب الأخبار أن الأرنباً
يغلبُ بالمكان لا الإمكان	و هو على الجدار في أمان
أمسى من الضعف يطيق السأخرا	داخله الظنُّ بأنَّ الماكرا
عداداً ما في الأرض من مُعقل	فجاءه يلعنُ مثل الأول
عصفَ أخيه الذيبِ بالحروف	فَعَصَفَ الثعلبُ بالضَّعيفِ
تسلياً عن خيبي في الديك!	و قال: لي في دمك المسفوك
و قال قول عارف فصيح:	فالتفت الديك إلى الدبيح
في النَّاسِ مَنْ يُنطِقُهُ مكانه!	ما كلُّنا ينفعُهُ لسانه

(شوقی، ۱۹۹۲، ج ۴، ص ۱۸۵)

داستان: «از شگفت‌ترین اخبار این است که وقتی خرگوش دید که خروس بر بالای دیواری در امنیت و آرامش به روباه دشنام می‌دهد، تصور کرد که روباه حيله‌گر بخاطر ضعف به خروس کاری ندارد و دشنام‌گویی وی را تحمل می‌کند. از این‌رو وی نیز از روی غفلت مانند خروس شروع به دشنام دادن به روباه کرد. در همین وقت روباه همچون گرگ که به بره حمله می‌کند، به او حمله کرد و گفت: ریختن خون تو در ناکامی که نسبت به خروس دارم، باعث آرامشم می‌شود. در این حال خروس به خرگوش ذبح شده، رو کرده و بیان می‌کند: چنین نیست که تمام موجودات زبان‌شان به سودشان باشد بلکه جایگاه و موقعیت افراد است که باعث می‌شود به زبان بیایند و سخن بگویند».

شاعر در این داستان، به دنبال این مسأله تربیتی است که انسان آنگاه که لب به سخن می‌گشاید، باید موقعیت و امنیت خویش را در نظر بگیرد و بیهوده سخنی نگوید و یا کاری را انجام ندهد که باعث به هلاکت رسیدن وی شود. خروس در اینجا نیز مانند داستان قبل نماد شخص دانایی است که با توجه به جایگاهش سخن‌سرایی می‌کند. البته جنبه سیاسی داستان که حکام مصر باید در مناسبات سیاسی به‌ویژه با قدرت‌های بزرگ، موقعیت سیاسی-امنیتی مصر را مد نظر قرار دهند نیز از نظر شاعر دور نمانده است.

با توجه به نکات بالا، درمی‌یابیم که شاعر خروس را با دو چهره متفاوت در داستان‌های خود بکار برده است که با نمادهای متغیر این پرنده هماهنگی و تناسب دارد.

از جمله ویژگی‌های داستان‌های شوقی که قبل از وی کمتر به چشم می‌خورد، جنبه انسانی داستان‌ها است. این درحالی است که پیش از وی داستان‌ها بیشتر جنبه فردی داشته و در محدوده عواطف شخصی بوده است؛ اما معانی انسانی که در ورای قصه‌های پرندگان احمد شوقی قرار گرفته است، با اوضاع و احوال عصر او ارتباط محکم و تمام دارد. این امر بر این نکته تأکید دارد که شاعر این معانی را به‌طور عمیق احساس کرده بگونه‌ای که این احساس، وی را قادر ساخته که چنین مضامینی را به راحتی در شعرش

جاری‌سازد. البته دور از نظر نیست که شوقی بیشتر به مضامینی که با ارزش‌های اسلامی و ذوق مخاطب عربی متناسب و همراه باشد، توجه کرده و بر یک ارزش واحد یا فکر واحد تکیه نمی‌کند بلکه در نزد او ارزش‌ها و مضامین متعدد شکوفا می‌شود. مضامین حکایت‌های شوقی علاوه بر دارا بودن ابعاد تربیتی، اجتماعی و سیاسی، دارای بعد فکاهی نیز می‌باشد.

نتیجه:

احمد شوقی با تعمق در آثار شعرای نامدار عرب و اطلاع از ادبیات اروپا به‌ویژه فرانسه و دقت در اوضاع، احوال و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود، توانسته شاهکارهای زیبایی را در قالب حکایت‌هایی به زبان حیوانات خلق کند.

شاعر، پرندگان مورد بحث را در نمادهای متعددی بکار برده است که اغلب با نمادهای مختلف آن‌ها در فرهنگ و ادبیات منطبق است. وی از نمادهای مختلفی مانند نیکوکار، احمق و خائن برای کبوتر و محتاط، شوم و ناخجسته برای کلاغ و فریبکار، طمع ورز، مراقب، زیرک و دانا برای خروس استفاده کرده است.

مهم‌ترین مسائل تربیتی - اجتماعی که شوقی در حکایت‌های خود به آن‌ها اهتمام داشته است عبارتند از: نکوهش خیانت در امانت، دروغ‌گویی (داستان سلیمان و کبوتر)، احسان و نیکوکاری و دریافت پاداش آن (داستان کبوتر و سگ)، نفی حماقت، صبر و دور اندیشی (داستان کبوتر و صیاد)، برحذر داشتن از غرور و اعتماد به نفس بی‌جا و بهره‌گیری از پند خیر خواهان (داستان پادشاه کلاغ‌ها و ندور خادم)، پرهیز از زیاد سخن گفتن و درک متقابل (داستان گوسفند و کلاغ)، تربیت کودکان و رفیق و مهربانی با ایشان (داستان فرزند کلاغ)، استفاده از عقل و خرد (داستان روباه و خروس) و از جمله مسائل سیاسی مورد توجه شوقی، بی‌توجهی به مظلوم‌نمایی استعمارگران و شعارها و ادعاهای اصلاح طلبانه آن‌ها، بیداری ملی، حبّ وطن، استقلال و آزادی (داستان خروس هندی و مرغ محلی و داستان روباه و خروس) و موقعیت‌شناسی و در

نظر گرفتن مسائل سیاسی - امنیتی در مناسبات سیاسی (داستان روباه و خرگوش و خروس) است.

شوقی در بیان داستان‌ها علاوه بر تأثیرپذیری از ادبای غرب بویژه لافونتن، از فرهنگ اسلامی و میراث عربی نیز تأثیر پذیرفته است، بطوری که می‌توان پیام حکایات وی را در یک آیه از قرآن کریم یا یک حدیث و یا یکی از ضرب‌المثل‌های زبان عربی خلاصه نمود.

پی‌نوشت

۱- ژان دو لافونتن در سال (۱۶۲۱م) در «شاتو تیری» واقع در ایالت «شامپانی» فرانسه در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. وی که پسر رئیس بخش جنگل‌بانی و آبیاری ناحیه شاتو تیری بود، دوران کودکی خود را در همان محل گذراند و سخت دلبسته مزارع، جنگل‌ها، درختان، جویبارها و همه موجودات زنده آن نواحی شد. لافونتن بر اثر ممارست طولانی توانست به عادات جانوران مختلف آشنایی پیدا کند و هنگامی که به نویسندگی پرداخت، همین قدر برایش کافی بود که این فیلسوفان چند پا را به سخنگویی وادارد تا به مقام قصه‌سرای بزرگی چون «ازوپ» ارتقا یابد و نام خویش را در خاطر میلیون‌ها نفر مردم جایگزین سازد. وی در سال (۱۶۵۸م) به پاریس رفت و نخستین جلد قصه‌های منظوم خود را در آنجا به چاپ رساند. چندی بعد به نگارش قصه‌های منظوم ادامه داد و پس از مدت زمانی تمام مجلدات فابل‌های منظوم سحرانگیز خود را منتشر کرد. سرانجام وی در سال (۱۶۹۵م) درگذشت (ویل دورانت، ۱۳۶۵ش، ج ۸، صص ۱۴۰-۱۴۱).

۲- محمد عثمان یوسف جلال در سال (۱۸۲۸م) در شهر «ونا القیس» از توابع استان بنی یوسف در مصر به دنیا آمد. در سال (۱۸۳۹م) به مدرسه «القصر العینی» وارد شد. بعد از این که قرآن را حفظ کرد و مبادی حساب را فرا گرفت، به مدرسه زبان‌ها رفت. به علت نبوغش در تسلط بر زبان فرانسه به عنوان معلم و مترجم این زبان به دیوان و دستگاه خدیوی راه یافت و بعد از آن به تدریج در دیوان‌های حکومتی به کارهای ترجمه و کتابت مشغول شد و آخرین منصبی را که عهده‌دار شد قضاوت در دادگاه استیناف قاهره بود که در همین حین در سال (۱۸۹۸م) وفات نمود. از وی تألیفات و ترجمه‌های گوناگونی بجا مانده است از جمله: «العیون الیواقظ،

فی الامثال و المواعظ»، «اربع روایات من نخب التیارات»، «الروایات المفیده فی علم التراجید»، «الامانی و المنه فی حدیث قبول و ورد جنه»، «التحفه السنیه فی لغتی العرب و الفرنساویه»، و رمانهای «بول و فرجینی» و «الاسکندر الاکبر». علاوه بر این وی یکی از پیشگامان نمایشنامه جدید و معاصر مصر به حساب می‌آید (زلط، ۱۹۹۴ش، ص ۱۹) و (الزركلی، لاتا، ج ۷، ص ۱۴۵).

۳- در جمهره الأمثال نیز این مثل به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شده است (العسکری، لاتا، ج ۱، ص ۵۶۹). ولی مؤلف العقد الفرید و نیز مؤلف مجمع الأمثال آنرا به لقمان حکیم نسبت داده‌اند (ابن عبد ربه، لاتا، ج ۲، ص ۳۰۲) و (المیدانی، ۲۰۰۳م، ج ۱، صص ۴۳۴-۴۳۵).

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج الفصاحه (۱۳۸۵ش)، سخنان و خطبه‌های حضرت رسول اکرم (ص)، مترجم و گردآورنده ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، اصفهان، خاتم الأنبياء.
- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، لاتا، العقد الفرید، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- انوری، حسن (۱۳۸۱ش)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران.
- نامداریان، تقی (۱۳۸۶ش)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- الحرّ، عبد المجید (۱۹۹۲م)، احمد شوقی امیر الشعراء و نغم اللحن و الغناء، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- داد، سیما (۱۳۸۵ش)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ سوم، تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت‌نامه چاپ دوم از دوره جدید، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رجائی، نجمه (۱۳۸۳ش)، قصه شعری در ادب عربی، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی، مشهد، شماره دوم.
- الزركلی، خیر الدین، لاتا، الأعلام، الطبعة الخامسة، بیروت، دارالعلم للملایین.
- زلط، احمد (۱۹۹۴م)، ادب الأطفال بین احمد شوقی و عثمان جلال، القاهره، دارالنشر للجامعات المصریه.

- سلاجقه، پروین (۱۳۸۷ش)، از این باغ شرقی (نظریه‌های نقد شعر کودک)، چاپ دوم، تهران، کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳ش)، انواع ادبی، چاپ دهم، تهران، فردوس.
- عبد التواب، صلاح الدین محمد (۲۰۰۵م)، مدارس الشعر العربی فی العصر الحدیث، القاهره، دار الكتاب الحدیث.
- العسکری، ابوهلال، لاتا، جمهره الامثال، الطبعة الثانية، بیروت، دار الجیل.
- عطوفت شمسی، مسعود (۱۳۸۴ش)، دایره المعارف حیوانات ایران، تهران، بدرقه جاودان.
- الفاخوری، حنا (۱۳۸۰ش)، تاریخ الادب العربی، الطبعة الثانية، تهران، توس.
- الفاخوری، حنا (۲۰۰۵م)، الجامع فی تاریخ الادب العربی - الادب الحدیث، بیروت، دار الجیل.
- محمد شمس الدین، مجدی (۲۰۰۶م)، القصص بین الحقیقه و الخیال، القاهره، الهیئه المصریه العامه للكتاب.
- منتظمی، علی (۱۳۸۵ش)، ادب الحیوان، درسه مقارنه فی الأدبین العربی و الفارسی، الطبعة الأولى، تهران، مؤسسه الصادق.
- منتظمی، علی، (پاییز ۱۳۸۴ش)، داستان جانوران در اشعار احمد شوقی (شاعر معاصر عرب)، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی، مشهد، شماره سوم.
- منصوری، جمشید (۱۳۷۹ش)، پرندگان ایران، تهران، ذهن آویز.
- الميدانی، ابو الفضل (۲۰۰۳م)، مجمع الأمثال، تحقیق قصی الحسین، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- هال، جیمز (۱۳۸۳ش)، فرهنگ نگاره‌ای نمادها در شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر.
- هلال، محمد غنیمی (۱۹۹۹م)، الأدب المقارن، بیروت، دار العوده .
- ویل دورانت (۱۳۶۵ش)، تاریخ تمدن (عصر لویی چهاردهم)، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۵۹ش)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابو طالب صارمی، چاپ دوم، تهران، کتاب پایا.

قصة الطيور في شعر احمد شوقي اعتماداً على الجوانب الرمزية و التربوية و الإجتماعية و السياسية

على اصغر روان شاد^١

محسن زمانى^٢

الملخص:

يعتبر أحمد شوقي (١٨٦٨-١٩٣٢م) الملقب بأمر الشعراء من رواد الأدب العربي الحديث الذي ترك آثاراً شعرية كثيرة. اهتم الشاعر في شعره بالقضايا القومية و الوطنية، و الإصلاح و تمجيد الاسلام اهتماماً كبيراً، و نظم قصصاً شعرية على لسان الحيوانات المختلفة منها الطيور أي فابولا الحيوان. و استخدم في رسم صورة الطير كرمز من حياة الناس ليوسّع المعاني التربوية و الإجتماعية و السياسية في مجتمعه. هذا المقال يعالج الطيور التي استخدمها شوقي بكثير من الناحية الرمزية ثم يقوم بدراسة قصص كل طير لمعرفة القضايا التربوية و الإجتماعية و السياسية. تظهر نتائج هذه الدراسة أنّ شوقي يستخدم الطيور كرموز للقضايا المختلفة و أنّ القضايا التي اعتنى بها شوقي من خلال قصة الطيور هي تربية الأطفال و التمثل و ذمّ الخيانة و الإحسان و عدم الإهتمام بدعاوي المستعمرين الإصلاحية، و الصحة الوطنية و الاستقلال و الحرية.

الكلمات الرئيسية: أحمد شوقي، قصة الطيور، فابولا الحيوان، الرمز.

١- الأستاذ المساعد فى اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد.

٢- طالبة الماجستير فى اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد.